

عناصر نمایشی در داستانهای قرآن

□ رضا فتحی پور

این مقاله بر آن است که به دو پرسش زیر پاسخ گوید:

۱) آیا وجه اشتراکی بین عناصر نمایشی و قصص قرآن کریم وجود دارد؟

۲) وجه اشتراک بین عناصر نمایشی و قصص قرآن کریم از چه نوعی می‌تواند باشد؟

روشن است که موضوعیت پرسش دوم مشروط به پاسخ اول است و پاسخ‌گویی به این دو

پرسش، نیازمند مقدماتی است که از این مقدمات می‌توان به موضوعات زیر اشاره کرد:

- شناخت ماهیت قرآن کریم و قصص آن.

- اهداف بیان قصص در قرآن کریم.

- شناخت فلسفه‌ی وجودی و ماهوی عناصر نمایشی.

- آشنایی با تعاریف و کاربرد عناصر نمایشی.

با توجه به این که هدف این مقاله بحث پیرامون این موضوعات نمی‌باشد، به همین منظور

به مقدار نیاز و ضرورت، مطالبی در خصوص هر کدام از آن‌ها بیان خواهد شد.

آیات چندی پیرامون ماهیت قرآن کریم و بیان

اهداف قصص در آن:

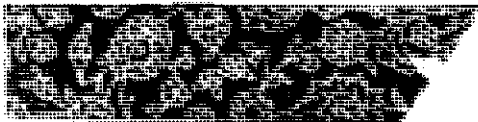
آیات ۲ و ۳ سوره‌ی لقمان:

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، هُدًى وَرَحْمَةً

لِّلْمُحْسِنِينَ» «این آیات کتاب حکمت‌آموز است، رهنمود و

رحمتی برای نیکوکاران است.

سوره‌ی واقعه، آیه‌ی (۸۰):



«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»

«فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان است.»

سوره‌ی یوسف، آیه‌ی (۱۱۱):

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

«به راستی که در بیان داستان ایشان مایه‌ی عبرتی برای خردمندان هست. / (و این قرآن) سخنی بر ساخته نیست. بلکه همخوان با کتبی است که پیشاپیش آن است و روش‌نگر همه چیز است و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است.»

سوره‌ی اعراف، آیه‌ی (۱۷۶):

«فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

این بند و داستان را بخوان! باشد که اندیشه کنند.»

سوره‌ی بقره، آیه‌ی (۲۳):

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

«و اگر از آنچه بر بنده‌ی خویش فرود فرستاده‌ایم، شک دارید، اگر راست می‌گویید سوره‌ای همانند آن

بیاورید و از باورتانان در برابر خداوند، یاری بخواهید.»

تعاریف عناصر نمایشی:

لازم به ذکر است که در این مقاله از شعار بالغ بر ۸۰ عنصر نمایشی فقط ۲۴ عنصر نمایشی به طور اختصار تعریف شده‌اند. و این تعداد عنصر نمایشی

در ۱۱ قصه از قصص قرآن کریم بررسی شده است.

(۱) احتمال و ضرورت:

(Probability and necessity)

احتمال و ضرورت دو عنصر در طرح تراژدی است که حامل رویدادهایی نمایشی است که بر اصل‌های کلی بنا شده‌اند و ارتباط مستقیم با رویدادهای زندگی واقعی ندارند. هر رویدادی بنابر اصل احتمال و ضرورت، باید به دیگر رویدادها و سرانجام به کل نمایش، پیوند و بستگی داشته باشد.

(۲) اندیشه: (Thought)

ارسطو می‌نویسد: اندیشه، توانایی بیان به جا و مناسب موقعیت است... مانند پیشه‌رادر آن گفته‌هایی می‌یابیم که موضوعی کلی و عام را بیان می‌کنند.

(۳) باز شناخت: (Anagnorisis)

اصطلاحی که به معنای کشف هویت واقعی شخصیت نمایش به کار می‌رود. برای کشف هویت واقعی چندین تمهید وجود دارد.

(۴) بازگشت به گذشته: (Flashback)

شگردی که از آن طریق تماشاگر یا خواننده با گذشته‌ی یک شخصیت یا شخصیت‌های یک بازی آشنا می‌شود.

(۵) بحران: (Crisis)

نقطه‌ای در طرح که گره‌افکنی به آخرین مرحله‌اش - اوج - می‌رسد و گره‌گشایی آغاز می‌شود.

تماشاگر.
(۱۱) رقیب: (Antagonisti)

شخصیتی که رقیب‌شخصیت اصلی نمایش است.

بحران، اغلب نقطه‌ی چرخشی است که پس از آن، آینده یا سرنوشت شخصیت محوری دگرگون می‌شود.

(۱۲) سه تایی: (Trilogy)

مجموعه‌ی سه نمایش‌نامه کامل که پیوندشان یک سرگذشت بلند و یا یک مضمون محوری یا یک اندیشه باشد.

(۶) بیان: (Diction)

بیان، وسیله‌ای است که نمایش‌نامه‌نویس با آن به طرح اندیشه‌اش می‌پردازد و در آن میان به شخصیت‌پردازی مورد نظرش دست می‌یابد.

(۱۳) شخصیت: (Character)

قصد ارسطو از شخصیت، خلق و خو، ویژگی یا خصلت‌های رفتاری است که نمایش‌نامه‌نویس به عنوان سبب‌های عمل مطرح می‌کند.

(۷) پرسش و پاسخ: (Stichomythia)

گفتگویی مقطع میان دو یا چند شخصیت.

(۱۴) شخصیت‌پردازی: (Characterization)

نمایش عمل‌ها، رویدادها و گفتگو چنان‌که تماشاگر بتواند شخصیت‌های نمایشی را مانند تک‌چهره‌های موجودهایی زنده و واقعی درک کند.

(۸) تحوّل: (Reversal)

تحوّل، عبارت از دگرگونی در عمل نمایش به طوری که منجر به دگرگونی موقعیت شخصیت نمایش شود.

(۹) تعریف: (Exposition)

تعریف، قسمتی از شروع نمایش است که به معرفی اشخاص عمده‌ی بازی، موضوع مورد اختلاف و تبیین حال و هوا و فضایی می‌پردازد که وقایع نمایش‌نامه در آن جریان خواهد یافت.

(۱۵) صحنه: (Stage)

محل داستان در یک عمل نمایشی. صحنه، معانی دیگری نیز در حوزه‌ی تئاتر دارد.

(۱۶) طرح: (Plot)

ارسطو «ترتیب رویدادها» را طرح‌نامیده است.

(۱۰) تعلیق: (Suspense)

ایجاد یک موقعیت انتظار و یا بی‌تکلیفی در

(۱۷) طرح خطی: (Linear Plot)

(Dramatic Situation)

ماهیت یک کار نمایشی که به پیوندهای یک شخصیت با دیگر شخصیت‌ها و موقعیت‌ها و نیروهای مؤثر به این پیوندها اشاره دارد.

(۲۴) نقطه‌ی عزیمت: (Point of attack)

نقطه‌ی عزیمت به لحظه‌ای در نمایش گفته می‌شود که در ساختمان طرح، عمل آغاز می‌شود. بررسی عناصر نمایشی در قصص سوره‌ی بقره:

۱- داستان حضرت آدم علیه السلام، آیات ۲۹ الی ۳۹

۲- داستان گاو بنی اسرائیل، آیات ۶۷ الی ۷۳

۳- داستان طالوت علیه السلام، آیات ۲۴۶ الی ۲۵۲

۴- داستان نمرود، آیه‌ی ۲۵۸

۵- داستان شهر خالی، آیه‌ی ۲۵۹

۶- داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و پرندگان،

آیه‌ی ۲۶۰

■ داستان حضرت آدم علیه السلام آیات ۲۹-۳۹:

و به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، نوید بده که ایشان را بوستان‌هایی است که در فرودست آن جویباران جاری است؛ هرگاه از میوه‌های آن روزی یابند، گویند این همان است که پیش ترها از آن بهره‌مند بودیم؛ و به ایشان همانند آن داده شود؛ و در آن جا جفت‌های پاکیزه

گونه‌ای طرح نمایشی که رویدادها در رابطه‌ای علت و معلولی در خطی مستقیم در پی هم می‌آیند تا موضوع را روشن و درک پذیر کنند.

(۱۸) کشمکش: (Conflict)

عنصر ستیز در عمل یک نمایش که حاصل عمل متقابل میان نیروهای متضاد در یک طرح است. کشمکش انواع مختلف دارد.

(۱۹) گره‌افکنی: (Rrsolution)

در ساخت نمایشی، آن بخش از نمایش که از آغاز عمل تا نقطه‌ی بحران، یعنی گره‌گشایی، ادامه می‌یابد.

(۲۰) گره‌گشایی: (Resolution)

در ساختمان نمایشی، گره‌گشایی بخشی از عمل یک نمایش است از لحظه‌ی بحران تا پایان نمایش‌نامه.

(۲۱) گفتار پایانی: (Epilogue)

گفتاری که در پایان یک نمایش، به وسیله‌ی یکی از بازیگران و خطاب به تماشاگران بیان می‌شود.

(۲۲) مکان: (Locale)

فضای عینی داستان که عمل نمایشی در آن جا روی می‌دهد.

(۲۳) موقعیت نمایشی:

دارند؛ و هم در آن جا جاویدانند ﴿۲۵﴾ خداوند پروا ندارد که به پشه و فراتر / یا فروتر / از آن مثل زند، آن گاه مؤمنان می دانند که آن / مثل / راست و درست است / و / از سوی پروردگارشان است؛ ولی کافران می گویند خداوند از این مثل چه می خواهد؟ / بدینسان / بسیاری را بدان گمراه و بسیاری را راهنمایی می کند، ولی جز نافرمانان کسی را بدان بی راه نمی گرداند ﴿۲۶﴾ کسانی که پیمان خداوند را پس از بستنش می شکنند، و آن چه خداوند به پیوستن آن فرمان داده است، می گسلند و در زمین فساد می کنند، اینان زیان کارند ﴿۲۷﴾ چگونه به خداوند کفر می ورزید؟ حال آن که بی جان بودید و او به شما جان بخشید. سپس شما را می میراند و دوباره زنده می کند. آن گاه به سویش بازگردانده می شوید ﴿۲۸﴾ او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به / آفرینش / آسمان پرداخت. و هفت آسمان استوار کرد و او به هر چیزی داناست ﴿۲۹﴾ و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من گمارنده‌ی جانشینی در زمینم، گفتند آیا کسی را در آن می گماری که در آن فساد می کند و خون‌های می ریزد؟ حال آن که ماشا کرانه تو را نیایش می کنیم و تو را به پاکی یاد می کنیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید ﴿۳۰﴾

و همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت: اگر راست می گوید به من از نام‌های ایشان خبر دهید ﴿۳۱﴾ گفتند: پا کاکه تویی، مادانشی نداریم جز آن چه به ما آموخته‌ای. تو دانای فرزانه‌ای ﴿۳۲﴾ فرمود: ای آدم آنان را از نام‌هایشان خبر ده؛ و چون از نامه‌هایشان خبرشان داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من ناپیدای آسمان‌ها و زمین را می دانم ﴿۳۳﴾ و چون به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده برید، همه سجده بردند جز ابلیس که سرکشید و کبر ورزید و از کافران شد ﴿۳۴﴾ و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت بیارامید و از / نعمت‌های / آن از هر جا که خواستید به خوشی و فراوانی بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود ﴿۳۵﴾ سپس شیطان آنان را به لغزش کشانید و از جایی که بودند، آواره کرد و گفتیم: پایین روید - برخی دشمن یکدیگر - و در روی زمین تا وقت معین آرامشگاه و بهره‌مندی دارید ﴿۳۶﴾ آن گاه آدم کلماتی از پروردگارش فراگرفت و / خداوند / از او درگذشت، چه او توبه پذیر مهربان است ﴿۳۷﴾

گفتیم: همه از آن / بهشت / پایین روید، آن گاه اگر رهنمودی از من برای شما آمد، کسانی که از

رهنمودم پیروی کنند، بیمی برایشان نیست و اندوهگین نگردند ﴿۳۸﴾ و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، دوزخی اند و جاودانه در آند ﴿۳۹﴾

۱- اندیشه:

اندیشه‌ی داستان آدم علیه السلام از آیات ۲۹ و ۳۰ مشهود است. به طوری که می‌توان گفت، اندیشه‌ی این داستان حول این دو عبارت است:

«و او به هر چیز داناست»، «من گمارنده‌ی جانشینی در زمین»
با توجه به تعریفی که از عنصر اندیشه در فصل گذشته ارائه شد، این دو عبارت، مصداق چنین تعریفی می‌باشند.

به طور واضح‌تر می‌توان اندیشه‌ی داستان آدم علیه السلام را اینگونه بیان کرد:

«داننده به هر چیز می‌خواهد جانشینی در زمین بگمارد.»

۲- باز شناخت:

عنصر «باز شناخت» به نوعی در مورد فرشتگان رخ می‌دهد. به طوری که فرشتگانی که در آغاز نسبت به خلق آدم علیه السلام به عنوان جانشین خداوند در زمین معترض بودند، در اواسط داستان، کار به جایی می‌رسد که همین فرشتگان در مقابل آدم علیه السلام سجده می‌کنند. در واقع شناخت جدیدی که فرشتگان در مورد جانشین زمین کسب می‌کنند،

منجر می‌شود که در پایان حضورشان در داستان با نگرشی متفاوت از قبل، صحنه داستان را ترک کنند. لذا با توجه به این توضیح، می‌توانیم بگوییم که: عنصر «باز شناخت» در داستان آدم علیه السلام کاربرد دارد؛ اما این کاربرد با کاربرد دیگری که در تراژدی دارد متفاوت است.

۳- بیان:

«بیان» در داستان آدم علیه السلام به شیوه‌ی روایی و به طریق گفتگو ارائه شده است. داستان در همان ابتدا با گفتگوی خداوند متعال و فرشتگان آغاز می‌شود. اهمیت چنین آغاز و گفتگویی در این است که: اولاً: خوانندگان، به صورت مستقیم و با زبان خود فرشتگان با دقایق اندیشه‌های آنان آشنا می‌شوند و می‌دانیم که گوش دادن به صورت مستقیم، به مراتب از نقل و گزارش صرف، زنده‌تر و دلپذیرتر است.

ثانیاً: قبل از آن که داستانشرا (خداوند سبحان) در شناساندن انحراف رفتار شخصیت محاوره‌کننده در پایان گفتگو دخالت کند، خوانندگان به طور مستقیم به این انحراف‌ها پی می‌برند و این امر در داستان تحقق یافته است. چرا که پس از آشکار شدن دیدگاه فرشتگان، این پاسخ: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» آمده است. (خوانندگان از این پاسخ

می توانند به انحراف رفتار فرشتگان پی ببرند.

نتیجه این که: «گفتگو» به عنوان یک عنصر تکنیکی، ابلیس در مقام فرشتگان، (تحول) قرار گرفتن یک وظیفه‌ی مهم را بر عهده دارد و آن مکشوف ساختن اندیشه‌های فرشتگان - باهمه‌ی دقایق و جزئیات آن - در برابر جانشین روی زمین است. بعد از این گفتگو، داستان بیش تر از طریق روایی ادامه می‌یابد که از خود آیات قابل فهم است.

۴- تحول:

عنصر «تحول» در مورد هر چهار شخصیت داستان آدم علیه السلام مطرح می‌باشد. این چهار شخصیت داستان به ترتیب ورودشان به داستان عبارتند از:

الف - فرشتگان

ب - حضرت آدم علیه السلام

ج - ابلیس

د - حوّا علیها السلام

فرشتگان:

مخالفت با جانشینی آدم علیه السلام (تحول) سجده کردن بر آدم علیه السلام.

آدم علیه السلام و حوّا علیها السلام:

گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت بیارامید، (تحول) گفتیم پایین روید [به روی زمین]

و به پایین روی زمین رفتن، (تحول) فرا گرفتن کلمات توسط آدم و درگذشتن خداوند از او.

ابلیس:

در گروه کافران.

۵- رقیب:

به نوعی عنصر «رقیب» در داستان آدم علیه السلام کارکرد دارد.

بر سر سجده نکردن ابلیس آدم را، ابلیس رقیب

آدم علیه السلام می‌شود و تا آخر داستان حضور دارد و در

نهایت سبب می‌شود که آدم علیه السلام به روی زمین پایین برود.

۶ و ۷- شخصیت و شخصیت پردازی:

درباره‌ی شخصیت و شخصیت پردازی در این

داستان نکته‌ای که مهم است، طریقه‌ی توالی ورود

شخصیت‌ها به داستان می‌باشد؛ به طوری که بعد از

«گفتگو»ی خداوند با فرشتگان، شخصیت دیگری

به نام «ابلیس» ظاهر می‌شود و در ادامه به همین

ترتیب حوّا وارد داستان می‌شود. البته بهره‌گیری از

این تکنیک‌ها بر اساس فکر و اندیشه‌ای است که

از بیان این داستان مورد نظر بوده است. از این

شخصیت‌ها برخی ویژگی‌های ناشناخته و مبهمی

دارند، همانند فرشتگان. همچنین شخصیت‌ها به

اصلی مانند آدم علیه السلام و فرعی مانند ابلیس، حوّا علیها السلام

و فرشتگان، قسمت شده‌اند. همان گونه که

شخصیت‌ها به دو نوع انسان و فرشته تقسیم شده‌اند. سرانجام، همه‌ی شخصیت‌ها بر طبق زبان داستانی، با خصوصیت‌های متغیر ترسیم شده‌اند، یعنی هیچ کدام وضعیت ثابتی ندارند؛ به گونه‌ای که در آغاز داستان با ویژگی‌های معینی در صحنه‌ی داستان ظاهر می‌شوند، اما در پایان به گونه‌ای دیگر.

در علت پرداخت شخصیت‌های داستان به این طریق می‌توان به این نکته اشاره کرد که غرض و مقصود داستان، بیان «مقام الهی جانشینی آدم علیه السلام بر روی زمین» است؛ بنابراین باید همه‌ی وقایع و شخصیت‌ها در این راستا باشند و این گونه نیز هستند. در نتیجه به آن دسته از ویژگی‌های شخصیت‌ها تأکید شده است که در راستای این اندیشه می‌باشد؛ و اگر فرشتگان مطرح شدند، نشان دهنده‌ی بُعد الهی و متعالی انسان است که در صورت اطاعت از حق تعالی به مقام و مرتبه‌ای بالاتر از فرشتگان نایل می‌شود و در غیر این صورت - یعنی پیروی از شیطان - اهل جهنم خواهد شد و جاودانه در آن جا خواهد ماند.

اما در ارتباط با تقسیم‌بندی شخصیت‌ها بر دو نوع اصلی و فرعی، با صراحت می‌توانیم بگوییم: شخصیت اصلی داستان، آدم علیه السلام است. چرا که این شخصیت برای آدمیان در صحنه‌ی تجربه‌ی

جانشینی‌شان در زمین تجسم یافته است. شخصیتی که در تمام قسمت‌های چهارگانه‌ی داستان، ایفای نقش می‌کند.

در بخش نخست: نقش خلیفه - جانشین - را دارد. در بخش دوم: نقش آموزنده‌ی دانش را ایفا می‌کند. که همه‌ی اسما را فرا می‌گیرد.

و در بخش سوم: به فرشتگان و ابلیس دستور داده می‌شود که در برابر او سجده کنند.

و بالاخره در بخش چهارم: عملیات اسکان وی در بهشت و آنگاه هبوط وی در زمین انجام می‌شود.

۸- کشمکش:

عنصر «کشمکش» در داستان آدم علیه السلام بر سر موضوع «سجده کردن بر آدم علیه السلام» بروز پیدا می‌کند. به طوری که ابلیس به واسطه‌ی سجده نکردنش، در مقابل خداوند متعال قرار می‌گیرد و سبب ایجاد تضاد می‌شود که لازمه‌ی کشمکش است. البته کشمکش تن‌آوری با کشمکش مطرح شده در این داستان ماهیتاً متفاوت‌اند. فقط تشابه ظاهری است که باعث می‌شود که سجده نکردن ابلیس بر آدم علیه السلام را کشمکش بنامیم.

۹- گفتار پایانی:

عنصر «گفتار پایانی» در پایان داستان آدم علیه السلام

توسط خداوند متعال بیان می‌شود. یعنی به نوعی خطاب به جانشینان زمین - که اندیشه‌ی داستان نیز طرح جانیشینی در زمین بود - چنین می‌گوید:

گفتیم: همه از آن [بهشت] پایین روید، آن‌گاه اگر رهنمودی از من برای شما آمد، کسانی که از رهنمودم پیروی کنند، بیمی بر ایشان نیست و اندوهگین نگردند و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، دوزخی‌اند و جاودانه در آنند. (۱)

البته نایست به ظاهر بسنده کنیم و بگوییم که داستان آدم علیه السلام دارای عنصر «گفتار پایانی» است، چراکه باطن و ماهیت امر مهم‌تر از ظاهر آن است. لذا باید دقیق‌تر شویم تا دریابیم که واقعاً آیات ۳۸ و ۳۹ «گفتار پایانی» در مفهوم تئاتری‌اند یا نه؟

■ داستان گاو بنی اسرائیل: آیات ۶۷-۷۳ بقره) و چون موسی به قومش گفت، خداوند به شما دستور می‌دهد که ماده گاو بکشید، گفتند: آیا ما را ریشخند می‌کنی؟ گفت پناه بر خدا می‌برم که [مبادا] از نادانان باشم ﴿۶۷﴾ گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چون و چند آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاو است نه پیرو نه جوان، میان سال بینایی؛ پس آن چه دستور یافته‌اید انجام دهید ﴿۶۸﴾ گفتند: از پروردگارت

بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن چیست. گفت: می‌فرماید آن گاو است رنگش زرد روشن که بینندگان را شاد می‌کند ﴿۶۹﴾

گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که آن چگونه است [چون و چند] گاو بر ما مشتبه شده است و ما اگر خدای بخواهد راهیاب خواهیم شد ﴿۷۰﴾ گفت: می‌فرماید آن گاو است که نه رام [و کاری] است که زمین را شیار کند و کشت زار را آبیاری کند، تندرست و یک‌رنگ.

گفتند: اینک سخن درست آوردی. سپس آن را کشتند و نزدیک بود که این را نکنند ﴿۷۱﴾ و یاد کنید که چون کسی را کشتید و دربارہی او به ستیزه پرداختید [و به گردن همدیگر انداختید] و خداوند آشکار کننده‌ی چیزی است که پنهان می‌ساختید ﴿۷۲﴾ آن‌گاه گفتیم: بخشی از بدن گاو را به او [بدن آن کشته] بزنید [تا زنده شود] و خداوند این چنین مردگان را زنده می‌کند و معجزات خویش را به شما می‌نماید تا بیندیشید ﴿۷۳﴾

۱ - اندیشه:

«اندیشه‌ی» نهفته در این داستان، در آیه‌ی ۷۳ بیان شده است: «كَذٰلِكَ يُحَيِّ اللهُ الْمَوْتٰى...» «خداوند این چنین مردگان را زنده می‌کند.»

حال برای تبیین این اندیشه، سایر عناصر پدیدار می‌شوند.

۲- بازگشت به گذشته:

در این داستان به یک معنی از عنصر «بازگشت به گذشته» استفاده شده است و البته این بهره‌مندی در مفهوم تئاتری نمی‌باشد.

داستان گاو بنی اسرائیل از حادثه‌ی میانی آغاز می‌شود؛ به طوری که رویداد میانی این داستان عبارت است از اختلاف نظر در شناسایی قاتل و روی آوردن به حضرت موسی علیه السلام برای به دست آوردن قاتل و نیز کشتن گاو.

این‌گونه «آغاز» بیان‌گر اهمیت این رویداد در سلسله‌ی حوادث داستان می‌باشد و در واقع حادثه‌ی آغازین داستان در بردارنده‌ی معنا و مفهوم ویژه‌ای است که بر سایر مفاهیم فرعی مزیت و برتری دارد. با اندکی دقت و توجه خواهیم فهمید که آغاز داستان با این رویداد، در راستای اندیشه‌ای است که غایت بیان این داستان در آن نهفته است.

یعنی داستان «زنده کردن مردگان» درباره‌ی حادثه فردی است که قاتل وی ناشناخته است. مردم، در شناسایی قاتل، سخت دچار اختلاف می‌شوند. از این رو، به منظور کشف هویت قاتل به موسی علیه السلام روی می‌آورند. موسی علیه السلام به آنان دستور می‌دهد تا

گاو‌ی راکه دارای مشخصات ویژه‌ای است، بکشند و پاره‌ای از اجزای آن را به مقتول بزنند تا زنده شود و هویت قاتل آشکار گردد. در این صورت، نخستین رویداد داستان، قتل یک شخص است. رویداد میانی آن عبارت از اختلاف نظر در شناسایی قاتل و روی آوردن به موسی علیه السلام برای به دست آوردن قاتل و نیز کشتن گاو. و آخرین رویداد داستان، زنده کردن فرد مقتول است.

این که قبلاً اشاره شد که یک معنا از «بازگشت به گذشته» در این داستان استفاده شده است، از آیه‌ی ۷۲ بر می‌آید؛ به طوری که بعد از ۵ آیه که درباره‌ی کشتن گاو بوده است، خداوند می‌فرماید: یاد کنید که چون کسی را کشتید و درباره‌ی او به ستیزه پرداختید. / و به گردن همدیگر انداختید / و خداوند آشکار کننده‌ی چیزی است که پنهان می‌ساختید.

و سپس در آیه‌ی ۷۳ می‌گوید:

آن‌گاه گفتیم: بخشی از بدن گاو را به او [بدن آن کشته] برنید / تا زنده شود /.

پس معلوم می‌شود که «قتل» سرآغاز رویدادها و زدن بخشی از بدن گاو به «کشته» آخرین آن‌هاست. در ضمن، دلایل آغازیدن داستان به این طریق و رویداد میانی را حداقل می‌توان چنین بیان کرد

که:

یکی از شیوه‌های شخصیت پردازی نیز به همین طریق، یعنی «پرسش و پاسخ»، می‌باشد که به نوعی غیرتأثری این «پرسش و پاسخ»‌ها در این داستان منجر به گفتگو شده‌اند تا شخصیت گاو پرداخته شود.

ویژگی‌های گاو را در چهار دسته می‌توان بیان کرد:

دسته اول به بیان سه ویژگی پرداخته است؛

سن: از پروردگارت برای ما بخواه که چند و چون آن گاو را بر ما روشن کند.

رنگ: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن چیست؟

ویژگی‌های جسمانی: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که آن چگونه است؟ / چند و چون /

دسته‌ی دوم به عنوان پاسخ دسته‌ی اول آمده است؛

سن: میان سال بینابین «عوان».

رنگ: زرد «بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ»

ویژگی‌های جسمانی: تندرست و یک‌رنگ «مُسَلَّمَةٌ»

دسته‌ی سوم، دنباله‌ی دسته دوم می‌باشد. زیرا در پاسخ، تنها به اعتدال سن و زردی رنگ و

الف - فرمان «ذبح گاو»: یعنی ما را در مقابل یک فرمان آسمانی قرار می‌دهد.

ب - «کشتن گاو»: وقتی اندیشه‌ی این داستان «پدیده‌ی احیای مردگان» است، پس تجلی‌گاه و مظهر این احیای مرده به وسیله‌ی کشتن گاو فراهم خواهد شد؛ لذا داستان به این طریق آغاز می‌شود.

۳- پرسش و پاسخ:

داستان گاو نیز به نوعی با عنصر «پرسش و پاسخ» بیان می‌شود؛ اما این نیز نوع خاصی از پرسش و پاسخ است با معنای متفاوت از معنای تأثری آن. به طوری که از هفت آیه‌ای که داستان گاو را بیان می‌کنند، شش آیه به طریق پرسش و پاسخ می‌باشد؛ پرسشی که بنی اسرائیل از موسی عَلَيْهِ السَّلَام در مورد بیان خداوند در کشتن گاو می‌کنند و پاسخی که خداوند از طریق موسی عَلَيْهِ السَّلَام به بنی اسرائیل می‌دهد.

۴ و ۵- شخصیت و شخصیت‌پردازی:

در این داستان، اصل، «کشتن گاو» است؛ نه خود گاو، ولی به خاطر «پرسش»‌های بنی اسرائیل «پاسخ»‌های خداوند، پرداخته هنرمندانه به شخصیت گاو داده است. لذا به این معنا، گاو شخصیت اصلی داستان قرار گرفته است.

سلامت جسمانی بسنده نشده است، بلکه برای هر داستان، ویژگی‌هایی را نیز بیان می‌کند؛

سن: «نه پیر...»

رنگ: «روشن...»

ویژگی‌های جسمانی: «نه رام / و کاری / است

که زمین را شیار کند...»

دسته‌ی چهارم:

سن: «... و نه جوان»

رنگ: «... بینندگان را شاد کند.»

ویژگی‌های جسمانی: «... و نه کشت‌زار را

آبیاری کند.»

دیگر ویژگی‌های جسمانی که مطرح شده‌اند:

«یک رنگ است و خال و نشانه‌ای در اندام آن

مشاهده نمی‌شود.»

■ داستان طالوت علیه السلام: (آیات ۲۴۶-۲۵۲ بقره)

آیا / داستان / بزرگان بنی اسرائیل را پس از

موسی ندانسته‌ای؟ آن‌گاه که به پیامبرشان گفتند:

برای ما فرمانروایی بگمار تا / به فرمان او / در راه

خدا جهاد کنیم. گفت: اگر جهاد بر شما مقرر گردد،

چه بسا کارزار نکنید. گفتند: دلیلی ندارد که در راه

خدا نجنگیم. و حال آن‌که از خانه و کاشانه‌ی مان

رانده / و از زن / و فرزندانمان جدا شده‌ایم. آن‌گاه

چون کارزار بر ایشان مقرر گشت، جز اندکی از

ایشان، همه روی گردان شدند، و خدا از ستمکاران

آگاه است ﴿۲۴۶﴾ و پیامبرشان به ایشان گفت:

خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگماشته

است. گفتند: چگونه بر ما فرمانروایی کند، حال آن

که ما از او به فرمانروایی سزاوارتریم و مال و منال

چندانی نیز ندارد. گفت: خداوند او را بر شما

برگزیده است و به او دانایی و توانایی بسیار بخشیده

است و خدا فرمانروایی‌اش را به هر کس که بخواهد

ارزانی می‌دارد و خدا گشایش‌گری

داناست ﴿۲۴۷﴾ و پیامبرشان به ایشان گفت:

نشانه‌ی / صدق و صحت / فرمانروایی او این است

که «تابوت عهد» که در آن مایه‌ی آرامشی از سوی

پروردگارتان و یادگاری از میراث آل موسی علیه السلام و

آل هارون علیه السلام هست و فرشتگانش حمل می‌کنند،

به سوی شما می‌آید. اگر مؤمن باشید در این امر

عبرتی برای شماست ﴿۲۴۸﴾

و هنگامی که طالوت با سپاهیان رهسپار شد،

گفت: خداوند آزماینده‌ی شما به جویباری است که

هر کس از آن بنوشد از من نیست و هر کس از آن

نخورد از من است، مگر آن که مشتی / آب / به

دست خویش برگیرد؛ و جز اندکی از ایشان، همه از

آن نوشیدند. و چون او و کسانی که همراه او ایمان

آورده بودند، از آن جوی برگزشتند، / بددلان /

گفتند: امروز تاب جالوت و سپاهیان را نداریم، [اما] کسانی که یقین داشتند که به لقای الهی خواهند رسید، گفتند: چه بسا گروهی اندک شمار که به توفیق الهی بر گروهی انبوه پیروز گردیده است و خداوند با شکیبایان است ﴿۲۴۹﴾ و چون با جالوت و سپاهیان رو در رو شدند، گفتند: پروردگارا بر ما [باران] صبر فروریز و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر خدانشناسان پیروز گردان ﴿۲۵۰﴾ آن‌گاه به توفیق الهی آنان را شکست دادند و داود علیه السلام جالوت را کشت، و خداوند به او فرمانروایی و پیامبری ارزانی داشت و از هر آن چه خواست به او آموخت و اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نکند، زمین تباه شود، ولی خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد ﴿۲۵۱﴾ این آیات الهی است که به حق بر تو می‌خوانیمش و تواز فرستادگانی ﴿۲۵۲﴾

۱- اندیشه:

عنصر «اندیشه» در داستان طالوت علیه السلام می‌تواند به صورت چند اندیشه مطرح شود، بدین ترتیب که:

الف - خدا از ستم‌کاران آگاه است.

ب - خدا فرمانروایی اش را به هر که بخواهد

ارزانی می‌دارد و خدا گشایش‌گری داناست.

ج - خدا آزماینده است.

د - چه بسا گروهی اندک شمار که به توفیق الهی بر گروهی انبوه پیروز گردیده است و خدا با شکیبایان است.

ه - اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نکند، زمین تباه شود، ولی خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد.

با بررسی این اندیشه‌ها می‌توانیم عنصر «اندیشه» در داستان طالوت علیه السلام را این گونه معرفی کنیم که:

خدا از ستمکاران آگاه است. برای همین اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نکند، زمین تباه شود، ولی خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد.

حال مصداق‌های این که خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد در اندیشه‌های دیگر مطرح شده‌اند.

«خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد. به همین سبب فرمانروایی اش را به هر که بخواهد ارزانی می‌دارد و خدا گشایش‌گری داناست. چرا که اگر چنین نباشد، زمین تباه شود.»

زمین مرکز خلیفه اللهی جهانیان.

عالی‌ترین هدف خلقت جهانیان همین خلیفه الهی است و تباهی زمین، یعنی عقیم ماندن کار خلقت.

- «خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد»؛ به همین خاطر «خدا آزماینده است».

- «خداوند بر جهانیان بخشش و بخشایش دارد»؛ به همین دلیل «چه بسا گروهی اندک شمار که به توفیق الهی برگروهی انبوه پیروز گردیده است و خدا با شکیبایان است».

۲- باز شناخت:

در داستان طالوت علیه السلام عنصر «باز شناخت» در ارتباط با گروهی از بنی اسرائیل رخ می‌دهد؛ به طوری که در آیه‌ی ۲۴۶، وقتی که آن‌گاه که به پیامبرشان گفتند: برای ما فرمانروایی بگمار تا [به فرمان او] در راه خدا جهاد کنیم، ولی آن‌گاه چون کازار بر ایشان مقرر گشت، جز اندکی از ایشان همه روی‌گردان شدند. نشان دهنده‌ی این مطلب است که آن‌گروه از بنی اسرائیل که در آغاز داستان چنین تقاضایی از پیامبر خود داشتند، در حین عمل، جز اندکی از ایشان همه روی‌گردان شدند. پس این گروه از بنی اسرائیل در مورد خویشتن به شناختی جدید رسیدند که هنگام عملی شدن خواسته‌ی ایشان از ادامه دادن آن امتناع

کردند.

شناخت جدید این گروه از بنی اسرائیل، به واسطه‌ی «گماردن فرمانده» و «گذر از جویبار» فراهم می‌شود تا این که خود این گروه از بنی اسرائیل بگویند:

امروز تاب جالوت و سپاهیانش را نداریم.

۳- بیان:

«بیان» در داستان طالوت علیه السلام به شیوه‌ی روایی و به طریق گفتگو ارایه می‌شود. اما این شیوه‌ی روایی بیان و گفتگو به لحاظ ساختار در این داستان دارای ویژگی خاصی است. به طوری که راوی - خداوند متعال - داستان را این‌گونه آغاز می‌کند که «آیا [داستان] بزرگان بنی اسرائیل را پس از موسی ندانسته‌ای؟» این مطلب نشان می‌دهد که مخاطبی برای داستان وجود دارد که راوی خطابش با اوست. در ادامه، در همان آیه‌ی ۲۴۶، آغاز و پایان و نتیجه‌ی داستان را بیان می‌کند. یعنی مخاطب راوی در همان ابتدا می‌داند که بنی اسرائیل از تقاضایی که از پیامبر خود دارند در حین عمل سر باز خواهند زد.

حال برای این که این سر باز زدن نشان داده شود، داستان در آیات بعدی بسط می‌یابد. در

ضمن، گفته شد، ساختار «بیان» در داستان طالوت علیه السلام خاص و ویژه است و به همین آیه‌ی ۲۴۶ بر می‌گردد؛ به طوری که کل داستان به صورت گفتگو است و اصولاً گفتگو، یک سیر کلامی دارد. یعنی یک انجامی دارد؛ به طوری که در آن، موضوعی مطرح می‌شود که در سیر کلامی طرفین به یک سرانجام می‌رسد و در واقع آخرین کلام ردّ و بدل شده، شفاف‌کننده‌ی موضوع آغازین گفتگو است، اما در داستان طالوت علیه السلام، در آغاز داستان، شاهد هستیم که سیر کلامی گفتگو طرح نمی‌شود، بلکه تقاضای بنی اسرائیل به عنوان کلام آغازین گفتگو بیان می‌شود و در ادامه، بدون تصویر کردن سیر کلامی، طرفین گفتگو، آخرین کلام گفتگو، یعنی جز اندکی از ایشان، همه روی گردان شدند، بیان می‌شود. در آیات بعدی برای این که خواننده یا شنونده داستان اقناع شود که چرا این گونه شده است؟ سیر کلامی گفتگو طرح می‌شود. در واقع منطق سیر کلامی گفتگو شکسته می‌شود و سپس براساس اندیشه، داستان، ساختار جدیدی پیدا می‌کند که دیگر این ساختار، منطقی غیر از منطق سیر کلامی گفتگو دارد.

۴ و ۵ - شخصیت و شخصیت‌پردازی:

شخصیت‌های داستان طالوت علیه السلام به ترتیب عبارتند از:

الف - گروهی از بنی اسرائیل.

ب - پیامبر بنی اسرائیل.

ج - طالوت علیه السلام.

د - جالوت.

ه - داود علیه السلام.

اما شخصیت‌پردازی در داستان طالوت علیه السلام، شخصیت‌پردازی مبتنی بر اندیشه‌ی داستان است. یعنی این پنج شخصیت داستان، آن گونه پرداخته می‌شوند که لازمه‌ی اندیشه‌ی داستان است. برای نمونه وقتی نام پیامبر بنی اسرائیل بیان نمی‌شود به این خاطر است که در نمودار ساختن اندیشه‌ی داستان، ذکر نام او کاربرد ندارد ولی چون حضور او به عنوان واسطه بین خداوند متعال و بنی اسرائیل، پیش برنده‌ی داستان برای آشکار شدن اندیشه مؤثر و ضروری است در داستان گنجانده می‌شود و آن هم در حدّ یک «پیام رسان». یعنی از شخصیت او فقط «پیامبر بودن» اوست که در خدمت اندیشه‌ی داستان است. لذا ابعاد دیگری از شخصیت او مطرح نمی‌گردد.

و شخصیت «طالوت علیه السلام» نیز به واسطه‌ی کج‌اندیشی‌های بنی اسرائیل پرداخته می‌شود و

دانی و توانایی به عنوان بارزترین وجوه شخصیتی طالوت علیه السلام در داستان مطرح می‌شود که این نیز در خدمت اندیشه‌ی داستان می‌باشد.

و از شخصیت «جالوت» نیز، چون همین مقداری که بنی اسرائیل را از خانه و کاشانه‌شان رانده / و از زن / و فرزندان‌شان جدا کرده است در خدمت اندیشه‌ی داستان بوده، بدان پرداخته شده است.

از شخصیت «داود» علیه السلام نیز این سه ویژگی مطرح می‌شود که لازمه‌ی اندیشه‌ی داستان است:

۱- شنده‌ی جالوت

۲- فرمانروایی او

۳- حکمت او

۶- صحنه:

تنها مکانی که به عنوان عنصر «صحنه» در داستان طالوت علیه السلام مطرح می‌شود و در عمل نقش مهمی ایفا می‌کند، همان جویباری است که لشکریان طالوت علیه السلام از آن می‌گذرند. باز متوجه می‌شویم که در صحنه‌پردازی داستان نیز همان عنصر اندیشه، حضور دارد چرا که بدون بیان جویبار، اندیشه‌ی داستان به روشنی تصویر نخواهد شد.

«جویبار» تصویرگر این بخش از اندیشه داستان است که خدا از ستمکاران آگاه است. چرا که به واسطه‌ی این جویبار، ستم‌گران مصداق عینی در داستان پیدا می‌کنند.

۷- طرح خطی:

رویدادهای داستان طالوت علیه السلام به صورت خطی، یعنی پشت سر هم و با توالی زمانی، به وقوع می‌پیوندد که نتیجه‌ی آن به عنوان عنصر «طرح خطی» در این داستان مطرح می‌شود.

تقاضای گماردن فرمانده؛ معرفی فرمانده همراه با نشانه‌ی آن؛ لشکرکشی سپاهیان طالوت علیه السلام؛ گذر از جویبار؛ شکست خوردن سپاهیان جالوت؛ کشته شدن جالوت.

۸- کشمکش:

عنصر «کشمکش» در داستان طالوت علیه السلام بر سر موضوع «گماردن طالوت به عنوان فرمانده‌ی بنی اسرائیل» بروز می‌کند. البته این کشمکش به گسترده‌گی کشمکش تئاتری نیست.

۹- گفتار پایانی:

عنصر «گفتار پایانی» به نوعی در پایان داستان طالوت علیه السلام بیان می‌شود؛ این آیات الهی است که به حق برتر می‌خوانیمش و تواز فرستادگانی.

با توجه به آیه‌ی ۲۵۲، آنچه به عنوان «گفتار پایانی» مطرح می‌شود و اهمیت دارد، همان حق بودن آیات الهی است که نمونه‌ی آن، داستان طالوت علیه السلام می‌باشد.

■ داستان نمرود: (آیه‌ی ۲۵۸ بقره)

آیا / داستان / کسی را که از / سرمستی / آن که خداوند به او ملک و مکننت بخشیده بود، با ابراهیم علیه السلام درباره‌ی پروردگارش مراجعه می‌کرد، ندانسته‌ای؟ چون ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگار من کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند، او / نمرود / گفت: من / نیز / زندگی می‌بخشم و می‌میرانم؛ ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو از مغربش برآور. آن کفر پیشه، سرگشته / و خاموش / ماند و خداوند مردم ستم کار را هدایت نمی‌کند ﴿۲۵۸﴾

۱- اندیشه:

اندیشه‌ی مطرح در داستان نمرود، پدیده‌ی «زندگی بخشیدن و میراندن» می‌باشد که به ترتیب در دو داستان بعدی، یعنی داستان «شهر خالی» و داستان «قطعه قطعه شدن چهار پرنده به دست ابراهیم علیه السلام»، نیز مطرح می‌گردد و این داستان مدخل ورود به این موضوع و محث است. این

اندیشه از محاجه‌ی ابراهیم علیه السلام و نمرود آشکار می‌شود.

۲- تعریف:

عنصر «تعریف» در این داستان به گونه‌ی خاصی ارایه شده است که در راستای اهداف یا به تعبیر دیگر در راستای اندیشه‌ی داستان می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

آیا / داستان / کسی را که از / سرمستی / آن که خداوند به او ملک و مکننت بخشیده بود، با ابراهیم علیه السلام درباره‌ی پروردگارش مراجعه می‌کرد، ندانسته‌ای؟

خداوند با چنین تعریفی از «نمرود» به چند نکته اشاره دارد:

الف - خداوند به او ملک و مکننت بخشیده بود.

ب - ملک و مکننت، مانع نمرود از درک صحیح درباره‌ی پروردگار شده بود. چرا که می‌پنداشت او هم می‌تواند زندگی ببخشد و بمیراند.

۳- رقابت:

ابراهیم علیه السلام که شخصیت اصلی داستان است، به نوعی، نمرود در ابلاغ پیام الهی رقیب اوست. چرا که ابراهیم علیه السلام پروردگارش را خدایی معرفی

می‌کند که زندگی می‌بخشد و می‌میراند و نمرود نیز چنین ادعایی دارد. لذا بر سر موضوع واحد اختلاف نظر حاصل می‌شود و نمرود رقیب ابراهیم علیه السلام می‌شود.

۴- کشمکش:

در این داستان به نوعی کشمکش بین ابراهیم علیه السلام و نمرود صورت گرفته است و از نوع کشمکش انسان بر ضد انسان می‌باشد.

نکته‌ای که در این کشمکش حایز اهمیت است، مشخص نبودن مکان و زمان آن می‌باشد. به نظر می‌رسد علت این ابهام این است که بر بیان حق بدون قید زمان و مکان تأکید شود. به عبارت دیگر داستان نمرود با این ویژگی کشمکش، این مطلب را آشکار می‌کند که اصل، صلابت و استواری در بیان حق است و زمان و مکان نمی‌تواند مانع بیان آن شود. با توجه به این دلیل، ابهام زمانی و مکانی کشمکش داستان قابل توجیه است.

■ داستان شهر خالی: (آیه ی ۲۵۹ بقره)

آیا [داستان] کسی را که بر شهری گذشت که سقف‌ها و دیوارهایش فرو ریخته بود، [در دل] گفت: چگونه خداوند [اهل] [این] [شهر] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ آن‌گاه خداوند او را [به مدت] [صد سال] میراند، سپس زنده کرد؛ [و به او]

گفت: چه مدت [در این حال] مانده‌ای؟ گفت یک روز یا بخشی از یک روز [در این حال] مانده‌ام. فرمود: چنین نیست، صد سال [در چنین حالی] مانده‌ای. به خوردنی و نوشیدنی‌ات بنگر که با گذشت زمان دیگرگون نشده است و به درازگوشت بنگر و [بندینسان] تو را مایه‌ی عبرت مردم خواهیم ساخت و به استخوان‌ها بنگر که چگونه فراهمشان می‌نهم، سپس بر آن‌ها [پرده‌ی] گوشت می‌پوشانیم و هنگامی که [حقیقت امر] بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خداوند بر هر کاری توانا است ﴿۲۵۹﴾

۱- اندیشه:

همان‌طور که قبلاً اشاره شد این داستان (شهر خالی) نیز پیرامون پدیده‌ی «زندگی بخشیدن و میراندن» می‌باشد؛ اما به گونه‌ای متفاوت از داستان قبل. در داستان قبل (داستان نمرود) بحث کلامی در مورد توانایی مطلق خداوند بر «زندگی بخشیدن و میراندن» بود، ولی در این داستان اندیشه‌ی «توانایی بر زندگی بخشیدن و میراندن» به نوعی خاص نشان داده شده است.

۲- بازساخت:

عنصر «بازساخت» به یک معنا در داستان

شهر خالی به کار رفته است.

یا پیرمردی (طبق برخی تفاسیر) از او سؤال می‌شود که چه مدت [در این حال] مانده‌ای؟ در جواب، شخصیت اصلی می‌گوید: یک روز یا بخشی از یک روز [در این حال] مانده‌ام. به همین ترتیب داستان ادامه پیدا می‌کند و عنصر «بیان» شکل می‌گیرد.

۴ و ۵- گره افکنی و گره گشایی:

داستان شهر خالی در همان آغاز با گره افکنی شروع می‌شود و به نوعی از گره‌ای که برای شخصیت اصلی مطرح بوده است، سخن به میان می‌آید. البته چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد این عناصر به مفهوم تئاتری در داستان‌ها به کار نرفته‌اند، بلکه شباهت‌هایی بین آن‌ها موجود است.

گره افکنی یا عمل فراز این داستان، این است که شخصیت اصلی داستان در موقعیتی قرار می‌گیرد که زنده شدن مردگان اهل شهر با آن وضعیت برایش بعید به نظر می‌رسد، به طوری که می‌گوید: چگونه خداوند [اهل] این [شهر] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟

حال، این گره افکنی یا عمل فراز باید به گره گشایی یا عمل فرود منتهی شود. در ادامه‌ی داستان شاهد گره گشایی هستیم؛ به طوری که با «میراندن و زنده کردن» خود شخصیت اصلی تحقق

شخصیت اصلی داستان که در آیه از او به عنوان کسی را که بر شهری گذشت نام برده شده است، طبق کتب تفاسیر، پیامبری است که «ارمیا» یا «عزیر» نام دارد.

در این داستان ارمیا یا عزیر در پایان به شناختی جدید نایل می‌شود؛ به طوری که در آغاز، زنده شدن اهل شهر برای او به واسطه‌ی موقعیت و فضایی که در آنجا حاکم بوده است، بعید به نظر می‌رسد؛ (در تفاسیر آمده که حیوانات خشکی و دریایی از مردار آن‌ها می‌خوردند)، ولی در پایان داستان خود اوست که می‌گوید:

«می‌دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.»

کیفیت و چگونگی عنصر «بازشناخت» نیز از خود آیه به روشنی معلوم است. او به واسطه‌ی خواب صد ساله و بیداری بعد از آن به این شناخت جدید می‌رسد.

البته عنصر «بازشناخت» در این داستان با عنصر «بازشناخت» تئاتری تفاوت دارد.

۳- بیان:

«بیان» در این داستان به طریق گفتگو ارایه شده است. این گفتگو با پرسش شخصیت اصلی داستان آغاز می‌شود و در ادامه، توسط ندای غیبی

می یابد.

گره افکنی یا عمل فراز داستان شهر
خالی:

بعید به نظر رسیدن زنده کردن مردگان اهل شهر
برای شخصیت اصلی.

گره گشایی یا عمل فرود داستان شهر
خالی:

میراندن شخصیت اصلی و سپس زنده کردنش
بعد از صد سال.

۶- موقعیت نمایشی:

داستان شهر خالی دارای «موقعیت نمایشی» است؛ به طوری که عمل نمایشی، آرامش و سکون داستان را از بین برده است و تا زمانی که این آرامش و سکون باز نگردد، عمل نمایشی ادامه خواهد داشت. عمل نمایشی آغازین داستان به واسطه‌ی کشته شدن اهل شهر فراهم آمده است، حال این کشته شدن می تواند سؤالات گوناگونی را برانگیزد که یکی از آن سؤالات همانی است که در این داستان مطرح شده است.

«کشته شدن اهل شهر یا میراندن آن‌ها» نیز نقطه‌ی عزیمت موقعیت نمایشی داستان شهر خالی می باشد؛ به طوری که عمل نمایشی از این نقطه شروع و عزیمت می کند.

■ داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و پرندگان:
(آیه‌ی ۲۶۰ بقره)

و آن گاه که ابراهیم گفت: پرودگارا به من
بتمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود:
مگر ایمان نداری؟ گفت: چرا، ولی برای آن که دلم
آرام گیرد. فرمود: چهار پرنده بگیر [و بکش] و پاره
پاره کن [و همه را در هم بیامیز]، سپس بر سر هر
کوهی پاره‌ای از آن‌ها را بگذار، آن گاه آنان را زنده
خود [بخوان]. [خواهی دید] که شتابان به سوی تو
می آیند و بدان که خداوند، پیروزمند فرزانه
است ﴿۲۶۰﴾

۱- اندیشه:

همان طور که ذکر شد این سومین داستان در
سلسله‌ی داستان‌های به هم پیوسته‌ای است که در
مورد پدیده‌ی میراندن و زنده کردن می باشد، اما
این بار شخصیت اصلی، ابراهیم خلیل علیه السلام
است.

اگر به این سه داستان، یک جا نظر کنیم،
نکاتی برای مان روشن خواهد شد؛ به طوری که
در داستان نمرود بحث نظری پیرامون پدیده‌ی
زنده کردن و میراندن مطرح شد و معلوم گردید
که تنها خداوند قادر و متعال است که توانایی
زنده کردن و میراندن را دارد. داستان شهر

خالی، نمایاندن وضعیتی از مردگان بود که زنده شدن آن‌ها به نظر بعید می‌رسید. یعنی وضعیت خاص این مردگان سبب می‌شد که ارمیا یا عزیر زنده شدنشان را امری بعید پندارد. در داستان ابراهیم علیه السلام و پرندگان، موضوع به گونه‌ای دیگر مطرح است، در این جا ابراهیم علیه السلام در این امر شک و تردید ندارد، بلکه از کیفیت و چگونگی زنده کردن مردگان سؤال دارد. به عبارت دیگر این که خداوند متعال مردگان را زنده می‌کند، جای تردید نیست، بلکه این زنده شدن به چه طریق خواهد بود، این معنا از خود آیه‌ی مبارکه نیز بر می‌آید.

ابراهیم علیه السلام می‌گوید: پروردگارا به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می‌کنی. در واقع ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال کاری می‌خواهد که هنوز زمان وقوع آن نرسیده است. چرا که در قیامت، مردگان زنده خواهند شد؛ نه قبل از قیامت و این پرسش از کیفیت عمل است؛ نه از خود عمل.

در این سه داستان یک اندیشه واحد از ابعاد مختلف مطرح شده است و به خاطر همین ابعاد مختلف، موقعیت‌ها شخصیت‌ها و رویدادهای متفاوتی در داستان‌ها گنجانده شده است. و این

تفاوت در موقعیت‌ها و شخصیت‌ها و رویدادها، لازمه‌ی چنین نگرش‌هایی از یک اندیشه‌ی واحد بوده است.

۲- بیان:

بیان در داستان ابراهیم علیه السلام و پرندگان با عنصر «گفتگو» ارایه شده است که به روشنی از خود آیه‌ی مبارکه مشهود است.

یکی از زیبایی‌های بیانی در این داستان، همین جمله‌ی مگر ایمان نداری؟ می‌باشد. چرا که در کلام ابراهیم علیه السلام خطاب به خداوند متعال واضح است که: از کیفیت عمل سؤال می‌شود؛ نه از خود عمل. ولی برای این که جای شک و شبهه‌ای باقی نماند، خداوند سبحان با این جمله‌ی پرسشی به محتوای بیان، شفافیت بیش‌تری می‌بخشد تا جواب ابراهیم علیه السلام آن تفاوت نگرشی از یک اندیشه‌ی واحد را واضح‌تر گرداند.

۳- باز شناخت:

مشاهده‌ی چگونگی زنده شدن پرندگان توسط ابراهیم علیه السلام در پایان داستان، باز شناختی است در باب معرفت به پروردگار متعال و در این داستان به نوعی این باز شناخت برای ابراهیم علیه السلام رخ می‌دهد. لذا با این توضیح به یک معنا عنصر «باز شناخت»

در داستان ابراهیم علیه السلام و پرندگان به کار رفته است،
اما در معنایی متفاوت از تئاتر. ■

پی‌نوشت‌ها:

(۱) آیات ۳۸ و ۳۹-سوره‌ی بقره.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی